



Mind and the Historico-cultural Elements of Linguistic Expressions

Abolfazl Sabramiz*

PhD in Philosophy, ACECR Institute for Humanities and Social Studies (IHSS), Tehran, Iran.

Article Info ABSTRACT

Article type:
Research
Article

Received:
29/04/2023
Accepted:
26/08/2023

Language sounds we make. Language sounds and letters do not carry information about the world, and it is the listener who understands a sentence and properly reacts to it based on their background knowledge of the world. This simple language behavior, i.e., understanding words and phrases instantly based on our background knowledge of the world has a very complex explanation. In the present paper, I aimed to describe a dilemma in explaining this complex issue. On the one hand, historical-cultural information (auditory or non-auditory) should be considered to exist inside the mind rather than in something outside it; on the other hand, we must believe that historical-cultural information exists outside the mind, and that it is for this reason that language sounds and letters can carry new information. Here we suggest to better understand this dilemma to focus on the concept of brain-body instead of the concept of mind, or theories that are guided by common intuition about the mind. We will show that by focusing on the concept of brain-body, the dilemma becomes a trivial problem.

Keywords: Historico-cultural element, language understanding, Speed of understanding, Mind, Frame problem.

Cite this article: Sabramiz, Abolfazl (2023). Mind and the Historico-cultural Elements of Linguistic Expressions. *The Quarterly Journal of Western Philosophy*. Vol. 1, No. 4, pp. 69-86.

DOI: 10.30479/wp.2023.18700.1040

© The Author(s).

Publisher: Imam Khomeini International University



* **E-mail:** sabramiz@gmail.com



فصلنامه

فلسفه غرب

سال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۱

شاپا چاپی: ۲۸۲۱-۱۱۶۴

شاپا الکترونیک: ۲۸۲۱-۱۱۵۴



ذهن و بارهای تاریخی-فرهنگی عبارت‌های زبانی

ابوالفضل صبرآمیز*

دانش‌آموخته دکتری فلسفه، پژوهشگر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله:</p> <p>مقاله پژوهشی</p> <p>دریافت:</p> <p>۱۴۰۲/۰۲/۰۹</p> <p>پذیرش:</p> <p>۱۴۰۲/۰۶/۰۴</p>	<p>ما از طریق اصوات زبانی که تولید می‌کنیم، انتظار داریم مخاطبان مان اطلاعاتی جدید از جهان دریافت کنند. نشانه‌های زبانی به‌عنوان آواهای صوتی، خودشان حامل اطلاعاتی از جهان نیستند و این کار شنونده است که با توجه به دانش پیش‌زمینه‌ای‌اش از جهان، یک عبارت را در یک آن، بفهمد و واکنش متناسب با آن را انجام دهد. توضیح این رفتار ساده زبانی یعنی فهمیدن عبارت‌های زبانی در یک آن، با توجه به پیش‌داشته‌هایی که از جهان داریم، بسیار پیچیده است. در این مقاله سعی می‌کنیم نشان دهیم که برای تبیین این مسئله پیچیده، با یک دو راهی روبه‌رو هستیم. از یک‌سو، باید جایگاه بارهای فرهنگی-تاریخی را نه در چیزی بیرونی (صوتی یا غیرصوتی)، بلکه در ذهن بدانیم، و از سوی دیگر، باید معتقد باشیم بارهای فرهنگی-تاریخی خارج از شخص و ذهن او، وجود دارند و به همین دلیل، اصوات زبان می‌توانند حامل اطلاعاتی جدید از جهان باشند. در اینجا پیشنهاد می‌کنیم برای درک بهتر این دوراهی به‌جای مفهوم ذهن، یا تئوری‌هایی که توسط شهود عرفی درباره ذهن هدایت می‌شوند، بر مفهوم مغزبندن متمرکز شویم. نشان خواهیم داد که با تمرکز بر مفهوم مغزبندن این دوراهی تبدیل به مسئله‌ای پیش‌پا افتاده می‌شود.</p> <p>کلمات کلیدی: ذهن، مغزبندن، بارهای فرهنگی-تاریخی، فهم زبانی، سرعت فهمیدن.</p>
<p>استناد: صبرآمیز، ابوالفضل (۱۴۰۱). «ذهن و بارهای تاریخی-فرهنگی عبارت‌های زبانی». فصلنامه فلسفه غرب. سال اول، شماره چهارم، ص ۸۶-۶۹.</p>	<p>DOI : 10.30479/wp.2023.17716.1023</p>



ناشر: دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) حق مؤلف © نویسندگان.

* نشانی پست الکترونیک: sabramiz@gmail.com

مقدمه

تامس نیگلبا قلمی جذاب، یکی از ویژگی‌های محسورکننده معناداری لغات و عبارات‌های زبانی را چنین بیان می‌کند:

ما موجودات کوچکی هستیم، لیکن معنا قادرمان می‌سازد به یاری صداها و علاماتی روی کاغذ، به تمام جهان و بسیاری چیزها در درون آن، دست یازیم. و حتی چیزهایی ابداع کنیم که وجود ندارند و شاید هرگز هم به وجود نیایند. مسئله این است که این امر چگونه ممکن می‌گردد؟ چگونه چیزهایی که می‌گوییم یا می‌نویسم - از جمله تمام کلمات این کتاب - معنایی دارند؟ (Nagel, 1987: 46)

شبهه همین نکته را کالین مک‌گین به این صورت بیان می‌کند:

یک کلمه ساده، مثل قرمز، کاربرد بالقوه فراوانی دارد؛ هم برای گذشته، هم برای آینده و هم برای حال؛ و علاوه بر این، تعداد زیادی از کاربردهای این کلمه برای اشیایی است که تا به حال، اصلاً دیده نشده است. (McGinn, 1993: 62-3)

این ویژگی چگونه ممکن است؟

در کنار این ویژگی جالب معناداری عبارات‌های زبانی، ویژگی محسورکننده دیگری درباره فهمیدن معنای عبارات‌های زبانی وجود دارد که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این ویژگی را ظرفیت تاریخی-فرهنگی^۱ عبارات‌های زبانی می‌نامیم. عبارات‌های زبانی فراتر از آنچه که حتی بتوانیم تصور کنیم، حامل بارهای فرهنگی، تاریخی، زبانی و به‌طور خلاصه، آنچه در اینجا فرهنگی-تاریخی می‌نامیم، هستند. فهمیدن «آنچه گفته شده»^۲ است، درهم‌تنیده با زیست‌جهان کاربر زبان است. کلمه‌ها و عبارات‌های زبانی، حامل مجموعه‌ای بزرگ از اطلاعات فرهنگی و اجتماعی، تاریخی و... هستند که در پیوند با موقعیت‌های شخصی افراد، فهمیده می‌شوند. عباراتی مانند «آینده زمین در معرض خطر است» یا «دستمزدها هر ساله ارزش کمتری پیدا می‌کنند»، و جمله‌هایی از این دست، تنها جملاتی ساده نیستند که معنایی استاندارد دارند، بلکه برای افراد مختلف، حامل بارهای شناختی فرهنگی و اجتماعی متناسب با وضعیت‌شان، هستند. برای مثال، می‌توان حدس زد که این دو جمله برای مردمان کشوری مانند آمریکا، متفاوت فهمیده می‌شود تا در کشوری مانند نروژ، و در هر دوی این کشورها در نسبت با کشوری مانند ونزوئلا یا کنیا، فهمی متفاوت دارند. به صورت شهودی قابل درک است که کلمات و عبارات‌های زبان، حامل بارهای شناختی ناشی از فرهنگ و تاریخ هستند و افراد هم‌فرهنگ و تاریخ، هم‌موقعیت، این بارهای شناختی را که در واژه‌ها و عبارات‌های زبانی مستتر هستند، به چنگ می‌آورند و می‌فهمند.

این توصیف ساده از زبان، جنبهٔ مسحورکننده‌ای از زبان را نشان می‌دهد که با جنبهٔ رازآمیزی معنا که توسط نیگل مطرح شد، تفاوت دارد. نیگل و مک‌گین، این پرسش را مطرح می‌کنند که چگونه معنای کلمات در قالب اصوات و نوشتار، می‌تواند فرای محدودیت مکانی و زمانی و حتی فراتر از نمونه‌ای بالفعلی که از معنای‌شان پیدا شده است، به کار روند. ما در مقالهٔ پیش‌رو، این پرسش را طرح خواهیم کرد که چگونه ممکن است یک عبارت زبانی از خلال صوت یا نوشتار، حامل حجم زیادی از بارهای (اطلاعات) فرهنگی، تاریخی، اجتماعی، شخصی و... باشد. علاوه بر این، آنچه این ویژگی فهمیدن معنای عبارت‌های زبانی را جالب‌تر می‌کند، این است که نه تنها اصوات زبانی حامل بارهای تاریخی-فرهنگی هستند، بلکه ما همهٔ این بارهای تاریخی-فرهنگی را به سرعت و در یک آن، می‌فهمیم. به محض مواجهه با اصوات زبانی در زبانی که می‌شناسیم، معنای آنها را می‌فهمیم؛ بدون تلاش، بدون استنتاج آگاهانه، فوری و بی‌واسطه، کلمات و عبارات زبانی را می‌فهمیم (Wright, 2001: 177; Smith, 2012).

داشتن بار فرهنگی-تاریخی، منحصر به فهمیدن عبارتهای زبانی نیست، و برای تجارب ادراکی دیگر، به ویژه تجارب ادراکی دیداری، نیز می‌توان همین نکته، یعنی فهمیدن عبارت حامل بارهای فرهنگی-تاریخی، را مطرح کرد. هرچند تمرکز اصلی این مقاله بر ادراک شنیداری از صوت زبان است، اما می‌توان گفت اشیاء را نیز همراه با بار فرهنگی-تاریخی‌شان است که می‌بینیم و درک می‌کنیم. برای مثال، یک تکه پارچه، برای بسیاری، تنها یک تکه پارچه است، اما برای برخی ممکن است همین تکه پارچه، مقدس باشد. دو فرد از دو کشور متفاوت، تکه‌ای پارچه را می‌بینند، یکی از آنها، آن را همچون نمادی برای کشورش می‌بیند؛ کشوری که عزیزی را برای حفاظت از آن، از دست داده یا خودش مجروح شده و این تکه پارچه به عنوان پرچم کشورش، ارزش بسیاری برای او دارد، درحالی‌که فرد دیگر، همین پرچم را تکه پارچه‌ای می‌بیند که ممکن است برای گردگیری از آن استفاده کند. یا در مثالی دیگر، شیء چوبی را فرض کنید که برای مردمان امروزی یک عروسک چوبی است اما برای مردمان بدوی، در حکم، موجودی قابل پرستش بود. این مردمان، شیء چوبی را نمی‌بینند، بلکه موجود مقدسی را می‌بینند که حامل بارهای فرهنگی و تاریخی قبیلهٔ آنهاست. یک سنت دینی و فرهنگی، هنگام دیدن بت (عروسک چوبی)، برای مردم بدوی دخیل است.

حال، پرسش همانند پرسشی که در مورد فهمیدن زبان مطرح کردیم- این است که چگونه ممکن است یک فرد در مواجهه با یک چیز، این همه اطلاعات مختلف را در یک آن، ببیند. پاسخ اولیه به این پرسش این است که ما به نحوی ذخیره‌ای از دانش فرهنگی، اجتماعی و تاریخی، زبانی و... که عنوان آن را دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان می‌گذاریم- در ذهن مان داریم و به کمک این دانش پیش‌زمینه‌ای، آنچه را که می‌بینیم و می‌شنویم، اینچنین می‌بینیم و می‌شنویم. در این دیدگاه، دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان، یا پیش‌داشته‌های فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و شخصی، باعث می‌شود مثلاً، فردی تکه پارچه را به عنوان

پرچم کشورش، همچون چیزی مقدس ببیند، و فرد دیگر، آن را تنها یک تکه پارچه درک کند. در نظر اول، این رویکرد، نگاهی معقول به نظر می‌آید. مهم‌ترین دلیل معقولیت این پاسخ، این است که یک عروسک چوبی بیرونی، یک تکه پارچه بیرونی، یک صوت زبانی (همچون سیگنال صوتی) و...، هیچ‌کدام بار معنایی، فرهنگی و تاریخی ندارند. از منظر جهان بیرونی/ کائنات، چیزها معنادار نیستند، چراکه یک شیء چوبی برای انسان امروزی و یک بدوی، یک شئی چوبی است. اما با دو بار متفاوت فرهنگی و تاریخی روبرویم، برای یکی عروسکی بیش نیست و برای دیگری، بت است. بنابراین معقول است و تاندازه‌ای نیز بدیهی می‌نماید، که چیزها در جهان خارج، خودشان حامل بارهای معنایی، فرهنگی و تاریخی نیستند.

اما اگر جای این بارهای معنایی و فرهنگی-تاریخی، در بیرون نیست، پس باید در درون انسان‌ها و موجوداتی باشد که این چیزهای بیرونی را باردار/ معنادار می‌بینند؛^۳ به واقع، جایگاه بارهای معنایی و شناختی، اذهان ما انسان‌ها است. نام این دیدگاه متداول که جایگاه بارهای شناختی را در ذهن می‌داند را **ذهن‌گرایی غالب** می‌گذاریم. هدف اصلی این مقاله این است که نشان دهد ذهن‌گرایی غالب نمی‌تواند تصویر رضایت‌بخشی از چگونگی فهمیدن عبارت‌های زبانی به دست دهد.

در این مقاله دو اعتراض بر این دیدگاه وارد می‌شود. اولین نقد، مبتنی بر سرعت فهمیدن است. نشان خواهیم داد که ذهن‌گرایی غالب نمی‌تواند به این سؤال که چرا به محض مواجهه با اصوات زبانی، آنها را می‌فهمیم، پاسخ دهد. این اعتراض را با الهام از مسئله چارچوب در معرفت‌شناسی، و وارد کردن مفهوم کلیدی مسئله چارچوب، یعنی «ربط داشتن»، طرح خواهیم کرد. اعتراض دوم بر ناتوانی این دیدگاه در تبیین چگونگی به دست آوردن اطلاعات جدید، استوار است. درنهایت، با توجه به آثار بهین اربابی (۱۳۸۹؛ ۱۳۸۶)، و با استفاده و معرفی ایده‌های وی، سعی می‌کنم یک دیدگاه و راهی جدید برای پاسخ به این پرسش به دست بدهم که چگونه می‌توانیم صوت یا شیئی را در عین حال که حامل بارهای فرهنگی-تاریخی است، در یک آن بفهمیم؟

بحث و بررسی

۱- غالب بودن ذهن‌گرایی غالب در تبیین نحوه فهمیدن عبارات زبانی

بدیهی به نظر می‌آید که هر فردی، پیش‌داشته‌ها و اطلاعاتی از فرهنگ، اجتماع و جهان زیست خود، دارد. حال پرسش این است که چگونه از این پیش‌داشته‌های فرهنگی، تاریخی و مخزنی‌مان، یا به اصطلاح، دانش پیش‌زمینه‌مان از جهان، در شنیدن و دیدن چیزها استفاده می‌کنیم. در ادبیات موجود برای فهمیدن زبان، دو نوع دیدگاه غالب در نحوه مواجهه با دانش زبانی که به نحوی هر یک از انسان‌ها از آن برخوردارند، وجود دارد. اولین دیدگاه این است که ما هنگامی که عبارتی را می‌شنویم، از طریق دسترسی استنتاجی به این دانش پیش‌زمینه‌ای، به فهم آنچه می‌شنویم دست می‌یابیم. دیدگاه دیگر این است که ما تنها دسترسی روان‌شناختی به این دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان داریم (Pettit, 2010).^۴

به‌طور خلاصه، دیدگاه اول بر این عقیده است که هنگامی که صوت زبانی را می‌شنویم، از طریق دسترسی استنتاجی به دانش زبانی و پیش‌داشته‌هایی که از جهان داریم، به فهم آنچه شنیده‌ایم، دست می‌یابیم. در واقع، برای رسیدن به فهم آنچه می‌شنویم، دست به استنتاج‌های فوری و ضمنی می‌زنیم. اما دیدگاه مقابل، معتقد است ما دسترسی روان‌شناختی به این پیش‌زمینه‌مان از جهان داریم. تعبیر روان‌شناختی در اینجا، بیش از اینکه وجه ایجابی داشته باشد، وجه سلبی دارد؛ به این معنا که دسترسی ما استنتاجی نیست، و ما عبارت‌های زبانی را محتوادر می‌شنویم.

برای مثال، این جمله را در نظر بگیرید «قربانی خشونت خانوادگی، در بیمارستان بستری است». معمولاً هنگام شنیدن این جمله، کتک خوردن زن توسط شوهرش به ذهن متبادر می‌شود. به‌همین دلیل است که جمله‌ای مانند «مریم همسرش را تا آنجا زد که مجبور شدیم او را به بیمارستان ببریم»، جمله‌ای دورتر از پیش‌داشته‌های ما از جهان است و فهم آن ناآشنا تر و زنده‌تر است. به‌لحاظ فرهنگی، انتظار داریم جنس مرد به جای اینکه کتک خورده باشد، کتک‌زننده باشد. بنابراین، این دو جمله را با توجه به بارهای فرهنگی-تاریخی است که می‌فهمیم. این بارهای فرهنگی-تاریخی در پیش‌داشته‌های ذهنی فرد جای دارند. حال پرسش این است که آیا به استنتاج‌های فوری و ناآگاه از مخزن دست می‌زنیم و آنگاه می‌فهمیم که احتمالاً منظور از «قربانی» جنسیت زنانه است، یا خیر، ما این جمله را محتوادر و تفسیرشده می‌شنویم و خبری از استنتاج‌های ضمنی نیست؟^۵

علاوه بر مبحث بالا، درباره چگونگی دسترسی به دانش زبانی و پیش‌زمینه‌ای از جهان (Pettit, 2010 & Longworth, 2002)، بحث مرتبط دیگری به این موضوع، مباحث مربوط به محتوای تجربه ادراک شنیداری یا بصری است^۶ که از چگونگی تأثیر دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان، هنگام شنیدن عبارت‌های زبانی می‌پرسد. یک پرسش متداول درباره تجربه ادراکی این است که آیا محتوای تجربه ادراکی ما شامل ویژگی‌های سطح بالا است یا خیر؟ (Bayne, 2009; Siegel, 2006). آیا هنگام دیدن یک درخت کاج، در محتوای تجربه ادراکی ما، ویژگی‌ای به نام درخت کاج بودن وجود دارد یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا ابتدا خصوصیات اولیه اشیا - مثل رنگ، شکل، بو، بوی و زبری صدا و... را می‌بینیم و می‌شنویم، و سپس با کمک دانش پیش‌زمینه‌ای که از جهان داریم، اشیا و اصوات را با بار معنایی‌شان می‌بینیم و می‌شنویم یا خیر؟ از همان ابتدا، آنها را محتوادر می‌بینیم و می‌شنویم؟ برای مثال، در ابتدا بدوی‌ای که شیئی چوبی را می‌بینید، شکلی را می‌بینید، به‌همراه خصوصیات اولیه آن، و سپس با کمک دانش پیش‌زمینه‌اش از جهان، درنهایت، عروسک چوبی را همچون بت می‌بینید؟ یا برعکس، از همان ابتدا شیء چوبی را بت می‌بینید؟^۷

هر دو موضوع بالا، یعنی مبحث چگونگی دسترسی به دانش زبانی و مبحث محتوای تجربه ادراکی، دارای دو دیدگاه اصلی هستند. اما همگی این دیدگاه‌ها، در این نکته هم‌نظرند که دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان (بارهای فرهنگی، تاریخی، زبانی، اجتماعی و...) در بیننده و شنونده وجود دارد. نزاع آنها تنها بر

سر چگونگی دخالت این دانش پیش‌زمینه‌ای است. به عبارت دیگر، رویکردهای مختلف درباره محتوای تجربه ادراکی و چستی فهم زبانی، مفروض گرفته‌اند که دانشی فرهنگی-تاریخی در ذهن شنونده یا بیننده وجود دارد و از این طریق، به فهم آنچه شنیده یا دیده‌ایم، دست پیدا می‌کنیم. از همین رو است برای دیدگاه طرفدار وجود دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان در ذهن، از اصطلاح ذهن‌گرایی غالب استفاده کرده‌ایم. مقابل این دیدگاه، دیدگاه فرضی دیگری می‌تواند وجود داشته باشد، متکی بر این ایده که دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان، باید بیرون از ذهن باشد. این نظریه، طرفدار چندانی ندارد.

با این حال، ممکن است گفته شود جان مک‌داول، جایگاه بارهای شناختی (معنا) را خارج از ذهن می‌داند. مک‌داول (McDowell, 1998b: 315) معتقد است اهمیت زبان و اظهارات زبانی دیگران، در این است که آنها تنها واقعیت‌هایی در دسترس، در مورد رفتار زبانی ما هستند. از نظر او (Ibid: 99) شنیدن و فهمیدن یک صوت زبانی بدین‌گونه نیست که اول صداها را بشنویم و سپس معنا را از آنچه شنیده‌ایم، استخراج کنیم، بلکه معنا، «چیزی است که در کلمات وجود دارد و حاضر هست؛ چیزی در کلمات وجود دارد که قابلیت شنیده شدن یا دیده شدن در کلمات را به‌وسیله کسی که آنها را می‌فهمد، دارد». از نظر او، برای اینکه بتوانیم بگوییم چرا به‌محض مواجهه با اصوات زبانی، معنای کلمات و جملات را می‌فهمیم، باید معتقد باشیم که معانی در سطح زبان، در رفتار زبانی ما وجود دارند. معنای زبانی، پنهان در پشت اصوات زبانی، یعنی در ذهن ما نیست، بلکه در سطح زبان است. از نظر وی، رفتار زبانی تنها زمانی معنا دارد که ما عضوی از یک جامعه زبانی باشیم. رفتار زبانی ما گزارشی است از آنچه که آن جامعه زبانی می‌داند. وی می‌نویسد (Idem, 1998a: 253)، اهمیت عضوی از یک جامعه زبانی بودن به‌خاطر این امر نیست که ابعاد بیرونی رفتار زبانی یا هر رفتار قابل مشاهده ما را توجیه می‌کند، بلکه اهمیتش به این دلیل است که ما را مجهز می‌سازد که ذهنمان را برای دیگران دسترس‌پذیر کنیم. استفاده از زبان و عضوی از جامعه زبانی بودن، به ما این توانایی را می‌دهد که ذهنمان را از خلال آنچه که در بیرون است، برای دیگران آشکار کنیم. نکته کلیدی حرف مک‌داول این است که جامعه زبانی، صرفاً جامعه‌ای نیست که هم‌زبانان را کنار هم‌دیگر آورده است، بلکه جامعه زبانی برای ما ظرفیت «ملاقات اذهان» (Ibid) دیگر را فراهم می‌کند و این امر از طریق رفتار زبانی و اصوات زبان، اتفاق می‌افتد.

نظر مک‌داول، در وهله اول جذاب است اما همچنان، در قالب نظریه ذهن‌گرایی غالب می‌گنجد، چراکه از نظر وی، حضور در یک اجتماع زبانی، ظرفیتی ذهنی را برای کاربر آن اجتماع ایجاد می‌کند که می‌تواند معنا را در رفتار زبانی و غیرزبانی مشاهده کند. به عبارت دیگر، فردی می‌تواند بارهای تاریخی-فرهنگی را که در سطح رفتار زبانی و غیر زبانی قرار داد، ببیند، که ظرفیت ذهنی دیدن آنها در وی شکل گرفته باشد. بنابراین، ابزار دیدن، ذهنی است که ظرفیت دیدنش به‌واسطه حضور در اجتماع زبانی به‌دست آمده است. مثلاً می‌توان گفت، حضور فرد بدوی در یک جامعه بدوی، ظرفیت ذهنی‌ای را برای آن فرد به‌وجود آورده است که می‌تواند شیئی چوبی را همچون بت ببیند. چنین پاسخی به‌جای آنکه تبیین کند چگونه می‌توان چنین

توانایی را به فرد نسبت داد، بیان می‌کند که فرد، چنین توانایی را تنها به‌خاطر حضور در یک اجتماع به‌دست آورده است. ظرفیت ذهنی که در اثر بودن در اجتماع به‌وجود می‌آید، در ارتباط با دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان، یا همان بارهای فرهنگی-تاریخی است. بنابراین، حضور در اجتماع، ذهن فرد را مجهز به دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان می‌کند که از این طریق، معنا را از سطح زبان به چنگ می‌آورد. بر این اساس، از منظر این مقاله، پاسخ مک‌داول همچنان در قالب نظریه ذهن‌گرایی غالب جای می‌گیرد.

به‌طور خلاصه، فهمیدن اصوات زبانی هنگامی که آنها را می‌شنویم یا دیدن چیزها و...، با کمک دانشی پیش‌زمینه‌ای از جهان میسر است. جملات زبانی، صرف اصوات یا نوشته‌هایی روی کاغذ نیستند، بلکه چیزی فراتر از صوت در آنها وجود، تاریخ و فرهنگی را حمل می‌کنند و ما با این وجه جملات زبانی در تماس هستیم. چالش اصلی‌ای که به نظر نگارنده باید طرح شود، این است که چگونه ممکن است چنین دانش پس‌زمینه‌ای از جهان وجود داشته باشد و کار کندک بدیهی می‌نماید که اصوات مادی و اشیاء بیرونی، خودشان حامل بار معنایی و فرهنگی-تاریخی که ما در آنها می‌بینیم، نیستند، پس باید فرض کنیم که چنین دانشی از جهان، با این همه اطلاعات فرهنگی و تاریخی و... در جایی در ذهن ما است و ما هنگام دیدن اشیاء، به‌نحوی به این شناخت‌هایمان دسترسی پیدا می‌کنیم و آنها را می‌بینیم، می‌شنویم و می‌فهمیم. در ادامه تلاش خواهیم کرد نشان دهیم که نظریه ذهن‌گرایی غالب نمی‌تواند نظر درستی باشد.

۲- اعتراض‌هایی به ذهن‌گرایی غالب

الف) مسئله چارچوب و سرعت فهمیدن

اولین اعتراض ما به ذهن‌گرایی غالب، مسئله چارچوب^۱ و مبحث مرتبط با سرعت فهمیدن است. به‌صورت شهودی می‌توانیم با این پدیدار موافق باشیم که به‌محض مواجهه با اصوات زبانی، آنها را می‌فهمیم (Pettit, 2002; Smith, 2012; Wright, 2001). زمانی که از فهمیدن عبارت‌های زبانی صحبت می‌کنیم، منظورمان فهمیدن یک عبارت زبانی با همه بارهای فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، شخصی است. برای مثال، فردی از دوست شما برای جمع کردن یک جمع دوستانه در منزلش تشکر می‌کند و شما احساس ناراحتی و معذب بودن می‌کنید، یعنی جمله را فهمیده‌اید و حس خوشایندی ندارید؛ بعد از تأمل آگاهانه، ممکن است به این نتیجه برسید که روی سخن گوینده با شما بوده است که این‌بار نوبت شما یا وظیفه شما بوده که این جمع دوستانه را تشکیل بدهید و تشکرش از فرد دیگر در واقع نوعی طعنه زدن به شما بوده و شما ناخودآگاه آن را حس کرده و به همین دلیل، بدون اینکه آگاهانه بفهمید، ناراحت شدید. سپس روز بعد این مطلب به سطح آگاهی شما آمده و تازه فهمیده‌اید از چه ناراحت شده بودید. علاوه بر این، ناراحتی در فرهنگی اتفاق می‌افتد که دورهمنشینی مهم است و این دورهمنشینی باید طبق قاعده‌ای خاص باشد و مثلاً باید طبق قاعده‌ای نانوشته، نوبتی باشد. اگر به جمله پیش بازگردیم، گوینده به نفر سومی گفته است «ممنون که ما را دور هم جمع می‌کنی»

و شنونده از همین جمله، که به لحاظ استاندارد زبانی، معنای تشکر کردن دارد، فهمی پیدا می‌کند، این فهم (که برای عده‌ای ممکن است پیش‌پا افتاده باشد یا نباشد، درست باشد یا نباشد و...) حامل بارهای شخصی، فرهنگی و تاریخی و اجتماعی است. همانطور که گفتیم، پرسشی که پیش می‌آید این است که چگونه ممکن است فوری و بی‌واسطه، فرد بتواند این همه اطلاعات تودرتو را در یک آن بفهمد؟ به عبارت دیگر، چگونه ممکن است شخص اطلاعات مرتبط با فهم این جمله را در ذهن خود به سرعت مشخص کند و از این اطلاعات استفاده کند تا به فهم جمله مورد نظر برسد و احساس آزرده‌خاطر شدن نیز داشته باشد؟ بسیاری از جملات و عبارتهایی که می‌شنویم یا چیزهایی که می‌بینیم، حاوی بارهای مخزنی فراوان و تودرتو هستند؛ حال اگر ادعا این باشد که هر شخصی دانشی از بارهای فرهنگی و تاریخی و اجتماعی را درون خود دارد و از طریق چیزها را می‌بینید یا می‌شنود، با این پرسش روبه‌رو هستیم که چگونه چنین چیزی در یک آن، ممکن است؟ برای اینکه منظورمان را بهتر نشان دهیم، می‌توانیم از مسئله چارچوب نیز الهام گرفته و استفاده کنیم.

مسئله چارچوب، نخست توسط مک‌کارتی و هییز (McCarthy & Hayes, 1969)، برای نشان دادن چالشی در ساخت ماشین‌های هوشمند طرح شده بود. این مسئله بر زمان مشخص و محدودی که ماشین در حال انجام عملی است، تمرکز دارد. در حین انجام عمل، برخی امور تغییر می‌کنند و برخی امور ثابت می‌مانند. به‌طور مثال، در جابه‌جا کردن فیزیکی یک جعبه، رنگ آن جعبه یا شکل آن ثابت می‌ماند، ولی محل آن تغییر می‌کند. مسئله چارچوب می‌پرسد چگونه می‌توان اموری که در حین انجام یک عمل ثابت می‌مانند را تشخیص داد و برنامه‌ای برای بازنمایی آنها توسط ماشین نوشت؟ (Viger, 2010). با الهام از ادبیات موضوع مسئله چارچوب در هوش مصنوعی، این مسئله در شکل معرفت‌شناسه آن نیز طرح شد. دنیل دنت، این پرسش را این‌گونه طرح کرده است: «یک موجود شناسا، با باورهای بسیاری در مورد جهان، چگونه می‌تواند هنگام اجرای عملی که مستلزم اعتقادات راسخی در مورد جهان است، باورهای خود را روزآمد کند؟» (Dennett, 1978: 125).

به‌طور خلاصه، مسئله چارچوب از نظر دنت این است که در یک زمان محدود، یک سیستم شناختی باید تفاوت میان پیامدهای مرتبط و نامرتبط با عمل را یاد بگیرد و همچنین بیاموزد که چگونه پیامدهای نامرتبط را نادیده بگیرد (Gryz, 2013: 25).

حال با الهام از مسئله چارچوب، میتوان از نحوه روزآمد شده باورها به‌طور کلی، نه تنها هنگام اجرای عملی، پرسید. برای روشن‌تر شدن بحث، مثال زیر را در نظر بگیرید. فرض کنید آقای نیلی توسط دوست یا همسرش که بسیار به او اعتماد داشته، خیانت بزرگی می‌بیند. در اینجا، مشخص است که باورهای آقای نیلی نسبت به برخی چیزها تغییر خواهد کرد، مانند اعتماد به افراد نزدیک و حتی افراد دورتر، دیدگاهش نسبت به زندگی، کمک به دیگران، آینده زندگی خودش و... همه و همه تغییر

می‌کنند. روشن است که تغییر در باورهای آقای نیلی، تنها محدود به همسر یا دوستش نمی‌ماند. حال، یک پرسش می‌تواند این باشد که چگونه و چه باورهایی از آقای نیلی، روزآمد می‌شود؟

ما موجوداتی هستیم با باورهای بسیاری دربارهٔ جهان، هر عمل‌مان بازخوردهایی دارد که موجب بازبینی، تغییر، یا اساساً باورهای جدید نسبت به جهان می‌شود. حال مسئله اینجاست که بازبینی باورها چگونه انجام می‌شود؟ یا از کجا می‌دانیم چه باورهایی دچار بازبینی می‌شوند؟ و چه باورهایی نمی‌شوند؟ به عبارت دیگر، چگونه می‌دانیم کدام باورها به عمل ما و نتایج آن «مربوطند» و کدام باورها «نامربوطند»؟ چگونه باورهای جدید باورهای قدیمی را کنار می‌گذارند؟ و چگونه باوری که باید کنار نهاده شود، انتخاب می‌شود؟ بنابراین، «رابط»، مفهوم کلیدی مرتبط با مسئله چارچوب است، چون تنها جنبه‌های مشخصی از یک موقعیت به زمینه هر عمل مشخص مربوط است و در نتیجه در هنگام اجرای عمل مزبور، تنها لازم است همین دسته از پیامدها مورد توجه ماشین قرار گیرند (Shanahan, 2016).

پلیشیان نیز می‌نویسد: مسئله این است که در استنتاج کردن باورهای مان، چگونه حوزه و قلمرو مشخصی از شناخت را انتخاب می‌کنیم و قلمروهای دیگر را نامربوط می‌دانیم؟ (Pylyshyn, 1987: viii).

با الهام از مسئله چارچوب، می‌توان گفت کاربر زبان، به محض مواجهه با عبارت زبانی، آن عبارت را می‌فهمد. او برای فهمیدن عبارت زبانی، از دانش پیش‌زمینه‌اش از جهان استفاده می‌کند. حال پرسش این است که کاربر زبان، چگونه مشخص می‌کند کدام حوزه از دانش پیش‌زمینه‌اش برای فهم این جمله لازم و مربوط است و کدام حوزه نامربوط است؟ چه احساساتی به این جمله ربط دارد، چه احساساتی ربط ندارد؟ علاوه بر این، همهٔ این اطلاعات را نیز باید به صورت فوری، بی‌واسطه و ناآگاهانه استنتاج کند یا به نحوی دسترسی پیدا کند. باید نشان داده شود که چگونه انسان‌ها قادرند در یک آن، چیزهای مربوط برای فهمیدن یک جمله را مشخص کنند و از آن استفاده نمایند؟

وضعیت بغرنج مسئله از اینجا روشن‌تر می‌شود که برای انجام دادن کارهایی به لحاظ شناختی سبک‌تر و آسان‌تر، یا دست‌کم برابر، آگاهانه شاهد تلاش و استنتاج‌های خودمان هستیم. مثلاً، هنگامی که از ما خواسته می‌شود ربط میان دو جمله یا دو حرکت را بیان کنیم، باید کمی فکر کنیم و استنتاج کنیم ربطشان با یکدیگر چیست، حتی برای مربوط کردن دو جمله ساده، مانند «شنبه‌ها روز اول هفته است»، «جمعه‌ها گویی زودتر از سایر روزهای هفته تمام می‌شود»، باید کمی فکر کنیم و ارتباط میان این‌دو را از همدیگر استنتاج کنیم. حال، با وجود دانستن چنین نکته‌ای، عجیب است که کسی معتقد باشد انسان‌ها این توانایی را دارند که می‌توانند اولاً انبوهی از بارهای شناختی و فرهنگی و تاریخی را در ذهن داشته باشند، ثانیاً، نحوهٔ دسترسی به اطلاعات چنان باشد که به محض مواجهه با عبارات زبانی، اطلاعات فرهنگی، تاریخی مربوطه را جدا کنیم و سپس از طریق این اطلاعات، به فهم آنچه که شنیده‌ایم برسیم. ما انسان‌ها این توانایی را داریم، ولی برای وصل کردن دو جمله ساده به هم مرتبط، مثل «درها را بستیم» و «فردا صبح هوا

طوفانی است»، کمی باید فکر کنیم و از آن مهم‌تر، نسبت میان این دو جمله به صورت آگاهانه در ذهن من نقش می‌بندد، ولی نسبت میان اطلاعات فرهنگی و تاریخی به ندرت آگاهانه حاضر می‌شوند. به‌طور خلاصه، دیدگاه ذهن‌گرایی غالب معتقد است دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان در ذهن فرد است. ولی همانطور که در این اعتراض نشان دادیم، این دیدگاه نمی‌تواند تیبینی مناسب از مسئله سرعت فهمیدن عبارت‌های زبانی، آن‌هم با توجه به نکته‌ای که از مسئله چارچوب ذکر کردیم، ارائه کند.

ب) بارگیری و یادگیری چیزهای جدید

می‌دانیم که بسیاری اوقات، جملات زبانی حامل دانسته‌ها و اطلاعات جدیدی هستند که تاکنون نمی‌دانسته‌ایم. آنها حامل بارهای معنایی و فرهنگی جدیدی هستند که ما آنها را یاد می‌گیریم. مشخص است که کودک بدوی، از ابتدا عروسک چوبی را به‌مثابه بت نمی‌شناخته است. به عبارت بهتر، بار قداست بت بودن عروسک برای وی، متناسب با زندگی در جامعه‌اش برای او ساخته شده است. همچنین، بسیاری از جملات و عبارت‌هایی که می‌شنویم، باعث تغییر دیدگاه ما و اضافه شدن دانش پیش‌زمینه‌ای ما از جهان می‌شوند. یعنی عبارت‌های زبانی حاوی بارهای شناختی / مخزنی‌ای هستند که در دانش پیش‌زمینه‌ای فرد در جهان، نبوده است. حال، اگر دانش فهمیدن این جملات، در ذهن شونده است، پس شونده چگونه می‌تواند اطلاعات جدیدی را یاد بگیرد و دانشش گسترده‌تر شود؟ بنابراین، در نظر اول شاید باید بگوییم بارهای فرهنگی-تاریخی‌ای که فرد یاد می‌گیرد، در ذهن شونده نیست، بلکه در بیرون و همراه با صوت است.

افلاطون در کتاب منون، (Plato, 1997: *Meno* 80d) از زبان منون پارادوکسی را طرح می‌کند که شبیه همین نکته بالا است. منو در پاسخ به پرسش سقراط می‌گوید: «دربارۀ چیزی که اصلاً نمی‌دانی چیست، چگونه می‌خواهی تحقیق کنی؟ و اگر آن را بیایی، از کجا خواهی دانست که آنچه یافته‌ای همان است که می‌جستی؟» (Ibid: 80). به‌طور خلاصه، پارادوکس منون این نکته را بیان می‌کند که اگر شما پاسخ پرسشی را می‌دانی، پس پاسخ را می‌دانی و چیزی از این پاسخ نمی‌آموزی. و اگر پاسخ را نمی‌دانی، پس شما نمی‌توانی پاسخ درست را تشخیص بدهی، حتی اگر آن را به شما ارائه کنند. بنابراین، فرد به‌وسیله پرسیدن سؤال، هیچ چیز نمی‌تواند بیاموزد. یک راه حل طبیعی پارادوکس منون این است که نشان دهیم صورت‌بندی تحقیق، فقط بخشی از جهل ماست. فرد می‌داند که می‌تواند به‌کفایت، جواب درست را تشخیص دهد، اما جواب درست کافی را فعلاً در چنته ندارد (Sorensen, 2017: sec 6.1). آنچه ما در اینجا مطرح می‌کنیم، هرچند از جهتی شبیه پارادوکس منون است، اما نمی‌خواهیم مسئله‌ای معرفت‌شناسانه را مطرح کنیم. نکته ما این است که می‌دانیم افراد در مواجهه با اصوات زبانی که می‌شنوند، حتماً چیزهای جدیدی یاد می‌گیرند و دانش پیش‌زمینه‌ای‌شان از جهان، تغییر می‌کند. بسیاری از چیزها را قبلاً در ذهن نداشته و آنها را در خلال دیدن و شنیدن یاد می‌گیریم. بنابراین، باید فرض کنیم این اطلاعات جدید نه در ذهن، که در بیرون و بر روی صوت زبانی هستند.

حتی این پرسش را می‌توان گسترده‌تر نمود و پرسید: بارهای معنایی کلمات و عبارت‌های زبانی در کجا قرار دارد؟ آیا در ذهن قرار دارند یا خیر؟ نیگل می‌نویسد:

راز معنا [بارهای شناختی] در این است که به‌نظر نمی‌رسد در جایی مشخص قرار داشته باشد. معنا در کلمه قرار دارد، نه در ذهن، و نه حتی در خود مفهوم یا تصویری مجزا و سرگردان بین کلمه و ذهن، و خود چیزهایی که درباره‌شان صحبت می‌کنیم. با وجود این، ما همواره زبان را به‌کار می‌بریم و زبان ما را قادر به تفکرات پیچیده می‌سازد؛ تفکراتی که زمان و مکان را در می‌نوردند. (Nagel, 1987: 43)

بنابراین، به‌طور خلاصه، اگر بارهای شناختی بر روی اصوات زبانی نیستند و در ذهن شنونده حضور دارند، این پرسش پیش می‌آید که چرا انتظار داریم با گفتن کلمات، مخاطب‌مان چیزهای جدیدی یاد بگیرد؟ به‌صورت شهودی، این فرض را داریم که دانش پیش‌زمینه‌ای جهان، تنها در ذهن فرد نیست و اصوات زبانی نیز حاوی بارهای شناختی از جهان هستند. بنابراین، دیدگاه ذهن‌گرایی غالب با این اعتراض نیز دست به‌گریبان است.

۳- کلیت مغز-بدن؛ به‌سوی منحل کردن پرسشی فلسفی

به‌طور خلاصه، تا به اینجا گفتیم که بدیهی است که در فهمیدن هر عبارت زبانی اطلاعات مخزنی‌مان، پیش‌داشته‌های فرهنگی-تاریخی‌مان دخیل هستند. حال پرسش از چگونگی اثرگذاری این پیش‌داشته‌ها است. از یک‌سو، می‌دانیم پیش‌داشته‌های مخزنی در جهان بیرون، بر روی صوت یا چیز بیرونی نیستند، به این دلیل ساده که دو نفر با دو فرهنگ متفاوت، از یک چیز بیرونی فهم‌های متفاوت دارند. مثل عروسک چوبی‌ای که برای یک بدوی بت است و برای ما یا مردمان هم‌مخزن‌مان، تنها عروسکی بیش نیست، یا یک صوت یکسان برای دو نفر از دو فرهنگ متفاوت و دو تجربه شخصی متفاوت، می‌تواند فهم‌های متفاوتی داشته باشد. از سوی دیگر، گفتیم که اگر اطلاعات فرهنگی و مخزن در بیرون نباشند، پس باید در درون ذهن هر شخص باشند، و سعی کردیم نشان دهیم که پذیرش چنین نکته‌ای، مسائل مختص خودش را به‌وجود می‌آورد. ازجمله این مسائل، اینکه چگونه ممکن است این حجم زیاد اطلاعات مختلف، در ذهن یک شخص باشد؟ چگونه ممکن است همه پیش‌داشته‌های مرتبط در فهمیدن یک جمله، هم‌زمان در ذهن حاضر باشند و حوزه مربوط و نامربوط به فهمیدن آن عبارت، مشخص شوند؟ سرعت فهمیدن و در یک آن فهمیدن عبارات زبانی، بدون تلاش و استنتاج آگاهانه، آن‌هم با استفاده از این اطلاعات فرهنگی-تاریخی، چگونه ممکن است؟ و درنهایت، اگر با پیش‌داشته‌های مان جملات را می‌فهمیم، چگونه ممکن است اطلاعات جدیدی از آنها به ما منتقل شود؟

برای فهمیدن عبارت‌های زبانی و استفاده از فرهنگ و تاریخ، با یک دوراهی روبه‌رو هستیم که هر کدام از این دو راه، مخاطرات خودش را دارند و نمی‌تواند پاسخ‌های مطلوبی برای ما فراهم کنند. از یک سو، بارهای فرهنگی-تاریخی یا پیش‌داشته‌های مخزنی نمی‌توانند در بیرون و بر روی اشیاء فیزیکی یا سیگنال‌های صوتی باشند و از سوی دیگر، اگر بارهای شناختی و مخزنی تنها در ذهن فرد باشند، دست‌کم با دو مسئله روبه‌رو می‌شویم؛ سرعت فهمیدن و یادگیری چیزهای جدید.

این دوراهی که هر سمت، به‌وسیله شهودهای ما نیز حمایت می‌شود، ارزش بررسی بیشتری دارد. ما در ادامه؛ یک پیشنهاد اولیه برای نگاه به این دوراهی، با الهام از آثار اربابی (۱۳۸۶؛ ۱۳۸۹)، مطرح می‌کنیم. نکته اصلی این پیشنهاد این است که به‌جای آنکه به ذهن و قابلیت‌های آن برای حل این دوراهی متوسط شویم، بر مغز یا مغزیدن تمرکز کنیم.

یکی از دلایل اصلی دو راهی ایجاد شده در بالا، این است که تبیین فهمیدن ما توسط شهود عامیانه درباره ذهن، هدایت شده است. این شهود متعارف بر این مبناست که می‌توان فرایندهای مغزی یا ذهنی را به‌صورت مقوله‌های مجزا، که هر کدام کارکرد خاص خود را دارند، تعریف کرد. این فرایندها، جدای از اینکه ما در مسئله ذهن‌بدن در کدام سو ایستاده باشیم، تعریف می‌شوند. برای مثل، هیمن و برت (Hoemann, & Barrett, 2019: 67) معتقدند یک شهود متعارف این است که عاطفه و شناخت، مقوله‌های متمایز و مبتنی بر بیولوژیک از پدیدارها هستند که برای کنترل رفتار انسان‌ها با یکدیگر در رقابت‌اند. درواقع حتی یک مادی‌گرا در رابطه با مسئله ذهن و بدن، می‌تواند توسط این شهود عامیانه درباره ذهن هدایت شود. فرایندهایی مثل تفکر، استدلال، استنتاج، فراخوانی از حافظه و... نیز از همین نوع‌اند.

پیشنهاد اصلی به‌جای تبیین‌هایی که توسط شهود عرفی درباره ذهن و بر اساس مقوله‌بندی‌ای مجزای فرآیندهای ذهنی هدایت می‌شوند، این است که مغز یا مغزیدن را همچون یک کلیت ببینیم و به‌دنبال یک تئوری وحدت‌بخش برای تبیین فرآیندهای مغزی انسان‌ها باشیم. از جمله، می‌توان به تبیین کدگذاری پیش‌بینی‌کننده^{۱۰} اشاره کرد.

تبیین کدگذاری پیش‌بینی‌کننده به‌دنبال توضیح این است که چگونه مغز بازده انرژی را، درحالی‌که سیستم‌های فیزیولوژیک بدن را در تعادل نگه می‌دارد، بهینه می‌کند (Ibid: 68-69). این نظریه دو ایده را باهم ترکیب می‌کند: اول، مغز را به‌عنوان ارگانی برای به‌حداقل رساندن خطای پیش‌بینی می‌بینید و دوم، تبیینی خاص از معماری شناختی مغز به‌دست می‌دهد. کمینه‌سازی خطای پیش‌بینی، عامل اصلی فرآیند این معماری است (Williams, 2020: 1750).^{۱۱}

فارغ از اینکه تبیین کدگذاری‌کننده پیش‌بینی‌کننده درست باشد یا نه، می‌تواند به‌عنوان یک خط جدید برای تبیین فرآیندهای مغزی در نظر گرفته شود. پیشنهاد مقدماتی ما در این مقاله نیز بر همین امر استوار است که نظریاتی که مبتنی بر مقوله‌بندی‌های مجزای فرآیندهای ذهنی هستند - مثل تفکیک

استنتاج، استدلال، عواطف، اطلاعات، ذخیرسازی مجزای اطلاعات درحافظه و... نمی‌توانند تبیین خوبی از فهمیدن عبارات زبانی یا اموری که دارای بارهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی هستند، بدست بدهند. به‌جای تأکید بر این نظریات، باید به‌سمت ارائه نظریاتی برویم که به مغزبدن همچون یک کلیت نگاه می‌کنند که در برخورد با پدیدارها، به‌مثابه یک کل، نه اجزای متمایز گوناگون، واکنش نشان می‌دهند.

اگر از دیدگاه سوم شخص یا جهانی به انسان‌ها نگاه شود، ما موجوداتی طبیعی هستیم که در موقعیت‌های مختلف، واکنش و رفتارهای متفاوت و متناسب با موقعیت، از خود نشان می‌دهیم. این رفتار یا واکنش‌های متفاوت و متناسب با موقعیت، لزوماً رفتار قابل دیدن یا عکس‌العمل بیرونی نیستند، بلکه یک وضعیت متفاوت کلیت مغزبدن‌اند که می‌تواند بروز بیرونی داشته باشد، یا خیر. همین امر درباره‌ی یک ماده‌ی گرافیتی مثل مغزمداد، که از اتم‌های کربن تشکیل شده است، صادق است. این ماده در موقعیت‌های مختلف که به‌صورت بالقوه می‌تواند بی‌شمار باشد، واکنش‌های متفاوتی دارد. مثلاً در مواجهه با برخی مواد، واکنش سریع نشان می‌دهد، نسبه به برخی دیگر، واکنش کند دارد، حتی عدم واکنش در مواجهه با برخی دیگر از مواد نیز نوعی واکنش محسوب می‌شود که در این موقعیت خاص، این ماده واکنش مورد انتظار ما را انجام نداد، پس یک از واکنش‌های این ماده در مقابل برخی از مواد، عدم واکنش است. بنابراین، سرعت واکنش نیز در موقعیت‌های مختلف و در حضور شرایط مختلف، متفاوت است. از دید سوم شخص، واکنش و عمل‌های این ماده در موقعیت‌های گوناگون، به‌سرعت انجام می‌شود.

از جهتی این نکته که در هر موقعیت، مغزبدن ما در وضعیت جدیدی قرار می‌گیرد، بدیهی به نظر می‌رسد و این پرسش پیش می‌آید که اصلاً این موضوع قرار است چه چیز اضافه‌ای را بر آنچه از قبل میدانیم، به‌دست بدهد. پیشنهاد مطرح شده در اینجا، هرچند یک نکته ساده و برای بسیاری بدیهی است، اما مستلزم پرسیدن پرسش‌های جدید است؛ پرسش‌هایی از قبیل اینکه چگونه بارهای مخزنی، فرهنگی-تاریخی، می‌توانند مغزبدنی باشند؟ به عبارت دیگر، میدانیم که بارهای فرهنگی و تاریخی بر روی یک چیز بیرونی، یا یک سیگنال صوتی نیستند، بلکه درون انسان‌ها هستند و از جنس مغزبدن‌اند؛ پس این پرسش که بار فرهنگی، مخزن‌بدنی باشد، اصلاً به چه معنا است؟

در حال حاضر نمی‌توان به‌صورت جزئی و ریز مشخص کرد که چرا یک مغزبدن هنگام شنیدن این صوت زبانی، این واکنش خاص را انجام می‌دهد، یا چگونه به‌صورت جزئی و مشخص بارهای فرهنگی و تاریخی بر روی مغزبدن هستند. اما نکته اصلی این است که عکس‌العمل متناسب با موقعیت، تنها مختص به انسان نیست و در تمام چیزهای دیگر نیز وجود دارد.

نکته‌ای که در اینجا می‌خواهیم بگوییم این است که دوراهی‌ای که در بالا ذکر کردیم، یعنی اینکه بارهای فرهنگی تاریخی اصوات زبانی، از یک سو نمی‌توانند در خارج و بر روی صوت باشند و از سوی دیگر، اگر فرض کنیم در ذهن هستند، با مسائلی همچون ایراد چارچوب و یادگیری چیزها جدید

روبه‌رو می‌شویم، زمانی به مشکل فلسفی تبدیل می‌شود که بخواهیم بارهای فرهنگی-تاریخی در مواجهه با چیزها را توسط فرآیندهای مغزی (یا ذهنی) که توسط شهود عرفی درباره ذهن هدایت می‌شوند، حل کنیم. اگر به‌جای تمرکز بر مقوله‌بندی‌های مجزای فرآیندهای روانی شناخت انسانی، بر کلیت مغز-بدن متمرکز شویم، آنگاه نه با یک مسئله پیچیده فلسفی (علوم انسانی)، که با یک پدیده طبیعی روبه‌رویم که به‌لحاظ علمی، می‌توان امیدوار بود در آینده، تبیین‌ها بهتری از آنها به‌دست آید.

واکنش انسانی به چیزهای جدید در قالب فهمیدن عبارت‌های زبانی، یک واکنش طبیعی است؛ همان‌گونه که واکنش یک ویروس در یک موقعیت به میزبانش، یک واکنش طبیعی است. برای یک ویروس هم تا حدی می‌توانیم تاریخچه، حافظه و... قائل شویم و مثلاً بگوییم جهش قبلی در ویروس‌های دیگر، در یک ویروس جدید نیز اثر گذار است، مثل بارهای فرهنگی-تاریخی در انسان؛ با این تفاوت که انسان‌ها درجه پیچیدگی بسیاری بیشتری دارند. این امر شاید پاسخ دل‌خواه به پرسشی فلسفی نباشد (هرچند در علوم اعصاب و ژنتیک، پرسش‌هایی مهم است)، ولی به‌لحاظ سلبی می‌گوید که بدون در نظر گرفتن مغز-بدن به‌مثابه یک کل، برای بقا در این جهان و تنها با کمک مفاهیمی که از مقوله‌بندی‌های روانی به‌دست آمده‌اند، نمی‌توان پاسخی برای چگونگی فهمیدن بارهای فرهنگی-تاریخی عبارت‌های زبانی در یک لحظه فراهم نمود. ولی اگر برای تبیین نحوه فهمیدن بارهای فرهنگی-تاریخی، اصوات و چیزها، منظری ناظر به کلیت مغز-بدن داشته باشیم که توسط مقوله‌های مجزایی که به‌وسیله شهود عرفی درباره کارکرد ذهن هدایت نمی‌شوند، آنگاه این مسئله، همانند مسئله هر چیز طبیعی دیگر می‌شود که به‌لحاظ فلسفی، مسئله‌ای غیرجدی و همه‌جایی است.

نتیجه

گفتم یکی از ویژگی‌های جالب فهمیدن معنای عبارت‌های زبانی، این است که این عبارت‌ها فراتر از آنچه که قابل تصور باشد، دارای بارهای فرهنگی-تاریخی و اجتماعی هستند. به‌محض مواجهه با یک عبارت زبانی، آن را می‌فهمیم و فهمیدن یک عبارت زبانی، با توجه به این بارهای فرهنگی-تاریخی است. نشان دادیم که برای تبیین این ویژگی جذاب توسط ذهن انسانی، با دو راهی‌ای روبه‌رو می‌شویم که از یک‌سو بارهای شناختی نمیتوانند بر روی چیزهای فیزیکی (اعم از صوتی و غیر صوتی) باشند، و از سوی دیگر، اگر این بارهای فرهنگی-تاریخی، در ذهن باشند، آنگاه با اعتراض‌هایی از جمله دو اعتراض مطرح شده در این مقاله- روبه‌رو می‌شویم.

یک پیشنهاد اولیه که ارزش بررسی بیشتری دارد، این است که به‌جای تمرکز بر مفاهیمی که توسط شهود عرفی درباره ذهن هدایت می‌شوند، به مغز-بدن، به‌مثابه یک کل منسجم که می‌توان تبیینی واحد از همه کارکردهای آن، به‌دست داد، متوسل شویم. درواقع، برای فهمیدن عبارت‌های زبانی (یا حتی دیدن اشیاء)، وظایف سنگینی بر عهده مقوله‌های ذهنی گذاشته‌ایم، درحالی‌که ابزارهای کافی برای انجام این وظایف سنگین توسط این مقوله‌ها، به‌صورت مجزا وجود ندارد. به عبارت دقیق‌تر، مقوله‌های

ذهنی‌ای مثل استنتاج از پیش‌داشته‌ها، مسئول انجام وظایف ساده‌ای مثل فهمیدن زبان است، اما نمی‌توانیم به‌خوبی نشان دهیم چگونه چنین عمل ساده‌ای ممکن است؟ راه‌حل ما برای پاسخ به پرسش چگونگی فهمیدن بارهای شناختی-فرهنگی در اصوات زبانی، این است که این امر، بخشی از کارکرد طبیعی مغزیدن ما به‌مثابه یک کل منسجم است. هر دو اعتراض که در این مقاله مطرح کردیم، از جهتی عملکرد طبیعی موجودات مختلف است، و اگر تخیل کنیم که موجودات دیگر نیز این مقوله‌های مجزای ذهنی را دارند، آنگاه برای تبیین عملکرد طبیعی آنها توسط آنها به مشکل برمی‌خوریم. حال، اگر برای انسان که بسیار پیچیده‌تر نیز هست، به بعد مادی مغزیدن به‌مثابه یک کلیت، برای نگاه به این دوراهی توسط بجویم، آنگاه مسئله، طبیعی خواهد بود. در این صورت، شاید پرسش‌های جالب دیگری مثل نحوه انتقال بارهای فرهنگی-تاریخی، مجال بروز بیشتری پیدا کنند و تعریف مقوله‌های ذهنی بازبینی شود.

یادداشت‌ها

- ۱ historical-cultural. منظور از اصطلاح فرهنگی-تاریخی را در طول مقاله توضیح خواهیم داد. فقط ذکر این نکته لازم است که معنای وسیعی و مسامحه‌ای، در مقابل معنای تخصصی آن، را از این کلمه انتظار داریم.
- ۲ منظور از «آنچه گفته شده» (what is said)، در مقابل معنای استاندارد زبانی است؛ یعنی معنای عبارت با توجه به موقعیت در انواع جهت زبانی و غیرزبانی؛ در مقابل معنای استاندارد زبانی آن (Dummett, 1993: 58)، در تفکیک معنای dispositional و وقوعی (Longworth, 2010).
- ۳ یکی از ویژگی‌های معنادار یا نماد بودن، حیث التفاتی است. کلمات و عبارت‌های زبانی، یا پارچه به‌عنوان پرچم، درباره چیز دیگری هستند و از همین رو خود فیزیکی بیرونی‌شان، حامل بار معنایی نیست. نکته ما در اینجا درباره حیث التفاتی نیست. پرسش این است که چگونه ممکن است یک جمله یا شیء حامل اطلاعات بسیار باشد.
- ۴ پتیت در مقاله‌اش، نحوه دسترسی را به توانش زبانی محدود کرده است. ما در اینجا آن را به‌صورت گسترده‌تر و دسترسی به دانش پیش‌زمینه‌ای نیز به‌کار می‌بریم.
- ۵ یک مثال کلاسیک در این باره ک مثال استانی است. او از ما می‌خواهد مثال زیر را در نظر بگیریم: «پلیس دزد را دستگیر کرد. او ماسک زده بود.» ما برای فهم این جمله باید بدانیم که معمولاً در چنین مواقعی، «او» به دزد بازمی‌گردد، نه پلیس. برای چنین استنتاجی، به شناختی از نحو و معنای زبان‌مان و همچنین شناخت پس‌زمینه‌ای از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، احتیاج داریم. استنلی معتقد است برای فهمیدن هر جمله یا عبارتی از زبان که می‌شنویم، در چنین موقعیتی قرار داریم. به عبارت دیگر، تمام جمله‌های ما، گفته‌هایی وابسته به بافت هستند و فهم‌مان از طریق استنتاج محتوای معنایی این جمله‌ها، به‌دست می‌آید (Stanley, 2005: 131-2).
- ۶ اندرس نس (Nes, 2016) معتقد است موضوع ادراکی یا استنتاجی بودن فهم زبانی با پرسش از محتوای تجربه ادراکی، دو موضوع‌اند که از حیث منطقی و مفهوم از همدیگر مستقل‌اند. به نظر، نس درست می‌گوید، ولی از آنجا که نحوه تأثیر دانش پیش‌زمینه‌ای از جهان در هر دو موضوع تأثیر دارد، ما آنها را بدون تفاوت‌هایشان در نظر گرفته‌ایم.
- ۷ همین پرسش را می‌توان در قالب پرسشی دیگر مطرح کرد: آیا ادراک دیداری تجربه‌ای است که توسط

فرآیندهای بالا به پایین تبیین می‌شود یا برعکس، توسط فرآیندهای پایین به بالا توضیح داده می‌شود؟ برای مثال، کسی مثل بروگارد (Brogaard, 2016) معتقد است که ادراک مستقیم معنا با فرآیند بالا به پایین سازگار است. در واقع همان‌گونه که در ادراک حسی، مثل دیدن شیء، به‌طور مستقیم از چیزی که می‌بینیم، آگاهی و این آگاهی مستقیم با فرآیندهای بالا به پایین هم‌خوان است، برای ادراک صوت زبانی نیز همین‌گونه است و فرد از معنای چیزی که می‌شنود، آگاهی مستقیم دارد. به‌طور خلاصه، منظور از فرآیندهای بالا به پایین و پایین به بالا این است: فرآیند پایین‌بالا: به‌دلیل اینکه در این فرایند، ادراک از خود محرک شروع می‌شود، به‌عنوان فرآیند داده‌محور نیز شناخته می‌شود. این فرآیند در یک خط مستقیم و مراحل پی در پی، از شبکیه چشم آغاز می‌شود و به کورتکس دیداری ختم می‌گردد.

فرآیند بالا-پایین: به اطلاعات متنی و بافت ارجاع دارد. برای مثال، فهمیدن متن بدخط، هنگامی که کل جمله را کامل بخوانیم، راحت‌تر است تا زمانیکه هر کلمه را جداگانه و تکی بخوانیم. این بدین خاطر است که معنایی از کلماتی که کنار هم هستند، یک بافت را به وجود می‌آورند که فهمیدن را راحت‌تر می‌کند (McLeod, 2007).

8 Frame problem

9 relevance

10 A predictive coding account

۱۱ این نظریه برای تبیین معماری شناختی مغز، خود به تئوری‌های مختلفی تقسیم شده است. برای مثال، اسپرتلینگ‌نچ الگوریتم مختلف کدگذاری مغز توسط محققان این نظریه را احصا کرده است (Spratling, 2017). علاوه بر این، کسانی مثل ویلیامز (Williams, 2020) نقدهایی بر این نظریه وارد کرده‌اند، مبنی بر ناتوانی آن برای تبیین تجلیات ظرفیت روانی انسان‌ها.

منابع

اربابی، بهین (۱۳۸۶). *زبان فهم‌ها، زبان چیزها*. تهران: اربابی.

----- (۱۳۸۹). *ضرب فهم‌ها*. تهران: اربابی.

Bayne, T. (2009). Perception and the reach of phenomenal content. *Philosophical Quarterly*. Issue 236, pp. 385-404. <https://doi.org/10.1111/j.1467-9213.2009.631.x>

Brogaard, B. (2016). In defense of hearing meanings. *Synthese*. pp. 1-17. <https://doi.org/10.1007/s11229-016-1178-x>

Dennett, D. (1978). *Brainstorms*. MIT Press. <https://doi.org/10.7551/mitpress/1664.001.0001>

Dummett, M. A. E. (1993). *Origins of Analytic Philosophy*. Cambridge: Harvard University press.

Gryz, J. (2013). The frame problem in artificial intelligence and philosophy. *Filozofia Nauki*. vol. 21, no. 2, pp. 15-30.

Hoemann, K. & Barrett, F. L. (2019). Concepts dissolve artificial boundaries in the study of emotion and cognition, uniting body, brain, and mind. *Cognition and Emotion*. vol. 33, no. 1, pp. 67-76. <https://doi.org/doi:10.1080/02699931.2018.1535428>

Longworth, G. (2008). Linguistic understanding and knowledge. *Nous*. vol. 42, no. 1, pp. 50-79. <https://doi.org/10.1111/j.1468-0068.2007.00673.x>

----- (2010). A Plea for understanding. in *New waves in philosophy of language*. ed. by S. Sawyer. Palgrave MacMillan. pp 138-164. https://doi.org/10.1057/9780230248588_8

- McCarthy, J. & Hayes, P. J. (1969). Some philosophical problems from the standpoint of artificial intelligence. *Readings in artificial intelligence*, pp. 431-450. <https://doi.org/10.1016/b978-0-934613-03-3.50033-7>
- McDowell, J. (1998a). *Mind, value and reality*. Cambridge: Harvard University press.
- (1998b). *Meaning, knowledge, and reality*. Cambridge: Harvard University press.
- McGinn, C. (1993). *Problems in philosophy: the limits of inquiry*. Blackwell.
- McLeod, S. A. (2007). *Visual perception theory*. Retrieved from www.simplypsychology.org/perception-theories.html
- Nagel, T. (1987). *What does it all mean? a very short introduction to philosophy*. Oxford: Oxford University press.
- Nes, A. (2016). On what we experience, when we hear people speak. *Phenomenology and Mind*. vol. 10, pp. 58-85. https://doi.org/10.13128/Phe_Mi-20092
- Pettit, D. (2002). Why knowledge is unnecessary for understanding language. *Mind*. vol. 111, Issue 443, pp. 519-550. <https://doi.org/10.1093/mind/111.443.519>
- (2010). On the epistemology and psychology of speech comprehension. *Baltic international yearbook of cognition, Logic and communication*. vol. 5, no. 1, pp. 1-43. <https://doi.org/10.4148/biyclc.v5i0.286>
- Plato (1997). *Plato: The complete works*. ed. by J. M. Cooper. Indianapolis: Hackett.
- Pylyshyn, Z.W. (1987). *Robot's Dilemma: the frame problem in artificial intelligence*. ABLEX Publishing Corporation.
- Shanahan, M. (2016). The frame problem. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. <<http://plato.stanford.edu/archives/spr2016/entries/frame-problem/>>.
- Siegel, S. (2006). Which properties are represented in perception?. *Perceptual Experience*. ed. by T. S. Gendler & J. Hawthorne. Oxford: Oxford University press, pp. 481-503. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199289769.003.0015>
- Smith, B. C. (2012). The publicity of meaning and the interiority of mind. in Coliva, A. (ed.). *Mind, meaning, and knowledge: themes from the philosophy of Crispin Wright*. Oxford University press. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199278053.003.0006>
- Sorensen, R. (2017). Epistemic paradoxes. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. <https://seop.illc.uva.nl/entries/epistemic-paradoxes/>
- Spratling, M. W. (2017). A review of predictive coding algorithms. *Brain and Cognition*. Issue 112, pp. 92-97. <https://doi.org/10.1016/j.bandc.2015.11.003>
- Stanley, J. (2005). Hornsby on the Phenomenology of Speech. *Aristotelian Society Supplementary Volume*. vol. 79, No. 1, pp. 131-145. <https://doi.org/10.1111/j.0309-7013.2005.00129.x>
- Viger, C. (2010). Frame problem. in *Concise encyclopedia of philosophy of language and linguistics*. ed. by A. Barber and R. J. Stainton. Elsevier. pp 265-268.
- Williams, D. (2020). Predictive coding and thought. *Synthese*. vol. 197, no. 4, pp. 1749-1775. <https://doi.org/10.1007/s11229-018-1768-x>
- Wright, C. (2001). *Rails to infinity: essays on themes from Wittgenstein's Philosophical Investigations*. Harvard University press.